

ریشه‌های اسلام‌گرایی در ازبکستان

الهه کولایی*^۱

جواد خوانساری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۲۷

چکیده

پس از فروپاشی شوروی، پدیده اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی و به‌ویژه ازبکستان از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. اسلام‌گرایی در ازبکستان از نوع بنیادگراست. این مقاله بر اساس رویکرد مقایسه‌ای و تاریخی به بررسی، شناسایی ریشه‌های پیدایش و گسترش اسلام‌گرایی در ازبکستان می‌پردازد. در ادامه زمینه‌های پیدایی و گسترش این پدیده از منظر عوامل بیرونی از جمله نقش کشورهای مختلف مانند ایران، ترکیه، عربستان سعودی، افغانستان و رخداد یازده سپتامبر، حوادث پس از آن و همچنین عوامل درونی مؤثر مانند تداوم نظام اقتدارگرایی، نقض حقوق بشر، آزادی‌های سیاسی-مدنی، سرکوب گروه‌های اسلام‌گرا و مشکلات اجتماعی-اقتصادی بررسی می‌شود. بر اساس فرضیه نویسندگان هرچند عوامل بیرونی در پیدایش و گسترش بنیادگرایی در ازبکستان تأثیرگذار بوده‌اند، اما به‌نظر می‌رسد، عوامل درونی نقش بارز و چشمگیری در این زمینه ایفا کرده‌اند.

واژگان کلیدی: اسلام‌گرایی، آسیای مرکزی، ازبکستان.

* ۱. استاد گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران. نویسنده مسئول: ekolaee@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

پس از استقلال پنج جمهوری قزاقستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان و ترکمنستان در پایان سال ۱۹۹۱ و ورود آنها به عرصه بین‌الملل به‌عنوان بازیگران مستقل، آسیای مرکزی به موضوع مهمی در مجامع سیاسی و علمی تبدیل شد. پس از چندین سده تسلط روس‌ها و حکومت شوروی، آسیای مرکزی اکنون به‌عنوان یک منطقه حساس ژئوپلیتیکی در سیاست بین‌الملل مطرح است. فرارگرفتن در مرکز آسیا، قلب اوراسیا و همچنین در تقاطع فرهنگ‌های گوناگون (ترکی، عربی، اروپایی، چینی و ایرانی) بر اهمیت ژئوپلیتیکی این منطقه افزوده است. فروپاشی اتحاد شوروی، آغاز فرایند گذار از نظام متکی بر اقتصاد دستوری آن به مردم‌سالاری مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد بود. این دوره گذار، در آسیای مرکزی با مسائل پیچیده‌ای مانند دولت-ملت‌سازی، چالش‌های اقتصادی، بحران‌های زیست-محیطی، معضلات مردم‌سالاری و حقوق بشر، جرایم فراملی و گسترش سلاح‌های فراجدید، قاچاق مواد مخدر، فساد اداری، چالش‌های تمامیت ارضی، درگیری‌های قومی و سرانجام احیای گرایش‌های اسلامی همراه بوده است.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، پدیده اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی و به‌ویژه ازبکستان از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. در این میان، نگرانی زیادی پیرامون نقش و جایگاه اسلام در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جمهوری‌های آسیای مرکزی در میان تحلیل‌گران وجود داشته است. از سوی دیگر، درباره ماهیت این پدیده میان حاکمان آسیای مرکزی از یک سو و گروه‌های اسلام‌گرا از سوی دیگر اختلاف نظر وجود دارد. احیای گرایش‌های اسلامی به‌طور عام و بنیادگرایی به‌طور خاص سبب بروز تحولات جدی در منطقه شده است. حضور میلیون‌ها مسلمان در پی فروپاشی مدل توسعه کمونیستی، ظرفیت قابل توجهی را برای گسترش گرایش‌های اسلامی در منطقه فراهم آورده است. تحولات سیاسی - نظامی در تاجیکستان و شکل‌گیری درگیری‌های خونین در این جمهوری، سبب شد به‌زودی عامل «تهدید اسلامی» که رهبران آمریکا و روسیه از یک سو و نخبگان محلی از سوی دیگر سعی در بزرگ‌کردن آن داشتند، برجسته‌تر شود (کولایی، ۱۳۹۱: ۱۵۰-۱۵۱). در پی فروپاشی شوروی، شکل‌گیری نظام‌های سیاسی - اجتماعی جدید با سؤال‌ها و چالش‌های گوناگون روبه‌رو شد، که نه تنها امنیت این جمهوری‌ها، بلکه کل منطقه را تحت تأثیر قرارداد.

پرسش اصلی این مقاله ریشه‌یابی زمینه‌های پیدایش و گسترش پدیده اسلام‌گرایی در ازبکستان از

منظر عوامل بیرونی و درونی مؤثر در این پدیده است.

الف - مبانی نظری

یکی از مفاهیمی که در اوایل قرن بیستم در ادبیات دین- پژوهی و سیاسی به کار گرفته شد، «بنیادگرایی مذهبی» بوده است. این واژه گرچه در اوایل، فقط برای فرقه پروتستان‌های انجیلی در آمریکا کاربرد داشت؛ اما در نیمه دوم قرن بیستم، هم‌زمان با شکل‌گیری جریان‌های دینی نو در بیشتر مذاهب، کاربردی گسترده‌تر یافت. این جریان‌های دینی که بیشتر جهت‌گیری سیاسی و دینی داشتند؛ خواستار بازسازی جامعه بر اساس دین هستند و افزون بر آن بر قطعی بودن متون دینی تأکید فراوان داشته و ضرورت بازگشت به مبانی و اصول دین را توصیه می‌کنند (خسروی، ۱۳۸۵: ۱۲۲).

بنیادگرایی به معنای به کارگرفتن قوانین به گونه اصلی و ناب آن است. از این دیدگاه، اسلام‌گرایی در ازبکستان به راستی بنیادگراست؛ اما این تنها ویژگی آن نیست. در واقع آنچه بنیادگرایی اسلامی را از گونه‌های دیگر متمایز می‌سازد و مایه تهدیدآمیز بودن آن می‌شود، برداشت یکسره سیاسی و ایدئولوژیک آن از اسلام است. بنیادگرایی اسلامی جنبشی است که به ارزش‌های بنیادی اسلامی باور دارد و پیروزی و بهروزی کشورهای اسلامی را در بازگشت به آن ارزش‌ها می‌داند و از الگویی غربی یا شرقی پیروی نمی‌کند (اسلامی، بی‌تا). این جنبش که به شکل واکنش احساسی، روحی، معنوی و سیاسی مسلمانان به یک بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جلوه‌گر شده است، گذشته از ترس غربی شدن فرهنگ اسلامی، از مداخله مستقیم غرب در سرزمین‌های اسلامی در دهه‌های گذشته نیز مایه می‌گیرد (احتشامی، ۱۳۸۱: ۲۴۷). به بیان دیگر، بنیادگرایی اسلامی، اندیشیدن و رفتار کردن بر پایه اندیشه‌ها و رفتارهای پیشینیان است که ریشه در باورهای مذهبی دارد و در عرصه کارکرد سیاسی نمود می‌یابد.

ب - ادبیات موضوع

از زمانی که به موضوع احیای مجدد اسلام و گسترش بنیادگرایی در آسیای مرکزی توجه شده است، نوشته‌ها و متون مربوط، نشان‌دهنده دو دسته به‌طور کامل متضاد از نظریه‌ها می‌باشد. گروه اول پژوهشگران، معتقدند مسئله بنیادگرایی متأثر از حوادثی است که در نقاط دیگر جهان اسلام در حال رخ دادن است و به آن به چشم تهدیدی نمی‌نگرند. بر پایه این تفاسیر، آسیای مرکزی به‌طور ویژه‌ای،

آمدگی گسترش آموزه‌ها و اندیشه‌های بنیادگرایانه متأثر از رخدادهای پیرامون از جمله سقوط رژیم پهلوی در ایران و روی کار آمدن یک نظام اسلامی در آن را دارد.

احساسات ضد شوروی در افغانستان در نتیجه اشغال این کشور است که به برآمدن رژیم طالبان در این کشور منجر شد. برای نمونه، الکساندر بنیگسن و مری براکس آپ در کتاب «تهدید اسلامی دولت شوروی» بیان کردند: انقلاب اسلامی در ایران و تحولات مشابه در افغانستان که به اشغال این کشور به واسطه شوروی منجر شد، نه تنها باعث بی‌ثباتی کشورهای خودشان شد، بلکه تأثیرهای آن خاورمیانه را هم دربر گرفت به گونه‌ای که نارضایتی و شورش‌های غیرقابل پیش‌بینی سراسر منطقه را فراگرفت. پیامد مستقیم این رخدادها برای اتحاد شوروی، بی‌ثباتی مرزهای جنوبی این دولت بود. به واسطه حوادث پیش آمده پرده آهنین اتحاد شوروی به آرامی در حال فروریختن بود (Bennigsen and Broxup, 1983: 108). از آن گذشته، این گروه معتقدند که رشد حرکت‌های ملی‌گرایانه در بخش‌های غربی اتحاد - شوروی به دنبال اصلاحات گورباچف، به شکل‌گیری خواسته‌های مشابهی متأثر از احساسات مذهبی، در میان مردمان آسیای مرکزی هم منجر شد. این گروه تأکید دارند، هم‌زمان با فروپاشی شوروی و گشوده شدن درهای آسیای مرکزی بر جهان اسلام، رادیکالیزه شدن گروه‌های اسلام‌گرای منطقه غیرقابل اجتناب بود.

گروه بعدی معتقدند اگرچه گرایش به اسلام و حرکت‌های بنیادگرایانه در آسیای مرکزی امری بدیهی است، اما این موضوع به ضرورت به معنای تأثیرپذیری این پدیده از خارج نیست. این گروه معتقد به نقش عوامل درونی در پیدایش و گسترش بنیادگرایی به‌ویژه در ازبکستان هستند. در دیدگاه آنان، استقلال ناگهانی و دور از انتظار جمهوری‌های آسیای مرکزی، احساسات ملی و قومی آن‌ها، همچنین تمایل دوباره‌شان به اسلام را زنده کرد و به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی، اسلام در آسیای مرکزی حیات تازه‌ای یافت.

از دید این گروه، احیای اسلام در آسیای مرکزی و گرایش مردمان منطقه به آن، واکنشی است در مقابل هفت دهه تسلط شوروی و اعمال سرکوب و دین‌زدایی. برای این مردم گرایش به اسلام تلاشی است برای رفع نابرابری‌های اجتماعی، فقر، بیکاری، فساد، و آینده نامطمئن پیش‌رو آنان؛ همچنین این احتمال وجود دارد که تمایل مردم آسیای مرکزی به فرهنگ اسلامی، بیش از آنکه نشان علاقه آنها به استقرار یک دولت اسلامی باشد، متأثر از هویت ملی آنهاست که ترکیبی از قومیت و مذهب است. قومیت را می‌توان ترکیبی از میراث مشترک فرهنگی متأثر از رسوم بین - قومی، آیین‌ها، باورها، زبان،

قلمرو و تاریخ مشترک دانست. از این رو اسلام به مثابه سبک زندگی مردمان آسیای مرکزی است و نابودی آن با نابودی هویت کهن کشورهای آسیای مرکزی مساوی است (Haghayeghi, 1995: 39).

پ- مروری بر تاریخ اسلام در ازبکستان، از آغاز تا فروپاشی شوروی

برای شناخت ماهیت اسلام در ازبکستان و درک زمینه‌های گسترش بنیادگرایی در این کشور پس از سقوط شوروی، باید تاریخ پرفراز و نشیب اسلام در آسیای مرکزی به دقت بررسی شود. زمانی که سرداران صدر اسلام در حدود میانه قرن هفتم میلادی برای نخستین بار به آسیای مرکزی رسیدند، یک آیین و مذهب فراگیر در آنجا وجود نداشت، بلکه ترکیبی از طرفداران باورهای بدوی، مانوی، زرتشتی، بودایی، مسیحی و یهودی در منطقه وجود داشت (Kort, 2004: 20-21). در شرایط نبود یک حکومت مرکزی مقتدر، لشکریان مسلمان در سال ۷۰۹م بخارا و در سال ۷۱۲م سمرقند را فتح کردند؛ در سال ۷۱۵م تاشکند و سپس دره فرغانه به‌اشغال درآمد و به تدریج، تا سال ۷۲۸م بیشتر بخش‌های ماوراءالنهر فتح شد (Kort, 2004: 21-22). ورود اسلام به آسیای مرکزی با پیروزی لشکریان خلیفه در نبرد با سپاهیان چینی در سال ۷۵۰م در کرانه رود تالاس^۱ کامل شد. از آن پس اعراب، به مدت ۱۵۰ سال قدرت مسلط منطقه بودند و شکوه اسلام مردم آسیای مرکزی را تحت تأثیر خویش قرارداد. استفاده از زبان عربی و معماری اسلامی به‌صورت فراگیر رواج داشت. این روند تا هنگام روی کار آمدن حکومت شوروی در این منطقه ادامه یافت (Lawton, 1991: 27).

در میانه قرن هشتم میلادی، سراسر ماوراءالنهر تحت کنترل و حکومت خلافت عباسیان درآمد. در طول دوران شکوه و عظمت خلافت عباسیان در قرون هشتم و نهم میلادی، آسیای مرکزی و ماوراءالنهر عصر طلایی خویش را سپری می‌کرد. این منطقه از همان قرن اول ظهور اسلام به بخشی از «دارالاسلام» تبدیل شده و در شکوفایی تمدن و فرهنگ ایرانی- اسلامی نقش والایی ایفا کرده‌بود. اگرچه، عباسیان برای دوران کوتاهی بر این منطقه حکومت کردند، اما فرایند توسعه فرهنگی و علمی هیچ‌گاه متوقف نشد. پس از عباسیان، سلسله سامانیان به‌عنوان نخستین دولت مستقل اسلامی، مشوق گسترش فرهنگ ایرانی بر اساس آموزه‌های اسلامی در این منطقه شد. شهرهای سمرقند، بخارا و مرو در فرایند گسترش فرهنگ ایرانی- اسلامی بسیار تأثیرگذار بودند. مسلمانان آسیای مرکزی در سال‌های ابتدایی حضور اسلام در این منطقه در تقویت فرهنگ و تمدن ایرانی- اسلامی

1. Talas River

تأثیر به‌سزایی داشتند و فرقه‌های صوفی را گسترش بخشیدند. فرقه‌های قادریه، نقشبندیه، یسوعیه و کبرویه حاصل این فعالیت‌ها بودند که در دیگر سرزمین‌های اسلامی نیز نفوذ خویش را گسترش دادند. گرایش‌های صوفیانه با برخی از موارد کهن در منطقه قبل از ورود اسلام پیوند داشت (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۰۴). این روند تا زمان حمله مغولان با فراز و نشیب‌هایی ادامه پیدا کرد.

حمله چنگیزخان به آسیای مرکزی در سال ۱۲۲۰م آغاز شد و در سال ۱۲۲۵م، سمرقند و بخارا به تصرف مغولان درآمد. اگرچه، شخص چنگیز در برابر مذهب (اسلام) مردمان آسیای مرکزی بامدار ابرخورد کرد، اما هجوم مغولان به‌عنوان بزرگ‌ترین نماد تهدید برای اسلام شناخته می‌شد (Bennigsen, and Broxup, 1983: 58). با این حال، تصوف که پیش از هجوم مغولان، در آسیای مرکزی ریشه داشت با تقویت باورهای اسلامی و احکام شریعت، نقش به‌سزایی در زنده‌نگه‌داشتن و احیای مجدد اسلام در منطقه ایفا کرد (Rashid, 2002: 27). چنگیزخان پس از بازگشت از جنگ خوارزم‌شاه حکومت ماوراءالنهر و خوارزم (ازبکستان فعلی)، شهرهای ایغور، کاشغر، بلخ، بدخشان و غزنین تا حدود سند را به جغتای^۱ سپرد. وی پسر دوم چنگیزخان بود که بعد به آیین اسلام گروید (MacLeod, 1997: 15). با درگذشت جغتای در سال ۱۲۴۱م، بازماندگان وی برای حدود یک قرن در این منطقه حکومت کردند، اما به سبب اختلاف‌ها و جنگ‌های داخلی قلمرو آنها به تکه‌های کوچک‌تر تقسیم شد (Yalcin, 2002: 28).

در سال ۱۳۷۰م یکی از بازماندگان چنگیزخان، تیمورلنگ در آسیای مرکزی به قدرت رسید. وی سمرقند را به‌عنوان پایتخت حکومت خویش انتخاب کرد. اگرچه تیمور مسلمان بود، اما به سرزمین‌های اسلامی بسیاری لشکرکشی کرد و مسلمانان بی‌شماری را به‌قتل رساند. در این میان، تیمورلنگ هزاران نفر از صنعتگران، هنرمندان و دانشمندان سرزمین‌های فتح‌شده را به اجبار با خود به سمرقند آورد. در نتیجه این اقدام، یک بار دیگر سمرقند و بخارا به مراکز فرهنگی و روشنفکری آن دوران بدل شدند و برای نخستین بار، یک گویش ترکی (جغتایی) به‌عنوان زبان ادبی مطرح شد (Lawton, 1991: 10). این روند با فراز و نشیب‌هایی تا زمان ورود روس‌ها (تزارها) به آسیای مرکزی ادامه پیدا کرد.

از سال ۱۵۵۲ که قازان به‌وسیله روس‌ها تصرف شد، نفوذ سیاسی - اقتصادی آنان در آسیای مرکزی رو به افزایش نهاد. با افزایش حضور و نفوذ نیروهای روس در منطقه، هویت اسلامی مردم

.....
1. Chagatai Khan

به‌طور جدی مورد توجه قرار گرفت. با این حال در دوران تزارها، با روش‌های گوناگون و در زمان‌های مختلف برخوردهای متفاوتی با اسلام انجام شد. برای نمونه ژنرال وون کافمن^۱ حاکم نظامی ترکستان، هیچ‌گاه به آداب و رسوم مردم بومی آسیای مرکزی تعرض نکرد. وی معتقد بود که: ما باید تمدن مسیحی را به ترکستان معرفی کنیم، اما هرگز نباید تلاش کنیم مردم بومی منطقه را مجبور به پذیرش آیین ارتدوکس خویش کنیم (Haghayeghi, 1995: 7). پس از وون کافمن، سیاست مدارا و بردباری با مسلمانان به سیاست گسترش فرهنگ روسی و نابودسازی باورهای اسلامی در منطقه تغییر یافت (Melvin, 2000: 10).

با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، حکومت تزارها سرنگون شد و بلشویک‌ها روی کار آمدند. لنین در تبیین دیدگاه‌های خود درباره ملیت‌های روسیه تزاری «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» را مطرح کرده بود (بنیگسن و براکس آپ، ۶۸). در نوامبر ۱۹۱۷، اعلامیه‌ای با محوریت حقوق مسلمانان منتشر شد که بر پایه آن آیین اسلام و سنت‌های آن به رسمیت شناخته شده و نهادهای ملی و فرهنگی نیز «آزاد و مصون از تعرض» بودند. طرح این ایده سبب شد تا در نخستین سال‌های برپایی انقلاب اکتبر، مسلمانان آسیای مرکزی برای تحقق بخشیدن به آرزوهای خود برای تشکیل حکومتی متناسب با باورها و اندیشه‌های دینی فرصت را مناسب ببینند.

با این حال، زمانی که رهبران مسلمان آسیای مرکزی در دسامبر همان سال به دنبال ایجاد حکومت موقت خویش در ترکستان با محوریت شهر خجند برآمدند، این اقدام با مخالفت شدید بلشویک‌ها روبه‌رو شد و در فوریه ۱۹۱۸ شمار زیادی از مسلمانان در تاشکند کشته شدند (Roy, 2000: 44). حکومت جدید در تلاش برای یکپارچه‌سازی مناطق زیر سلطه، سیاست «انطباق با شوروی»^۲ را در پیش گرفت. با این حال، اجرای این سیاست در آسیای مرکزی به آسانی میسر نشد و از همان ابتدا با مخالفت‌های بسیاری روبه‌رو شد. برای نمونه در سال ۱۹۱۸ جنبش باسماچی با هدف مبارزه با کمونیسم و برای احیای اسلام در منطقه آغاز شد (Rashid, 2002: 35). این جنبش در واقع، پیامد عهدشکنی و رفتار خصمانه حکومت شوروی با مسلمانان آسیای مرکزی بود. با این وجود، سیاست دین‌ستیزی مسکو با فراز و نشیب‌هایی تا زمان سقوط شوروی در ۱۹۹۱ ادامه پیدا کرد.

1 . Von Kaufman
2 . Sovietization Policy

ت- اسلام‌گرایی در ازبکستان پس از شوروی

پس از پیدایی و گسترش امواج اسلام سیاسی در پی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، هرچند آسیای مرکزی نیز تحت حاکمیت کمونیسم قرارداشت؛ اما شاهد بروز تحولاتی در تأثیرپذیری از این جریان بود. پایان نظام دوقطبی و جنگ سرد این شرایط را مهیاتر ساخت. فروپاشی اتحاد شوروی و پایان برنامه‌های نوسازی کمونیستی شرایط را برای فعالیت گروه‌های بنیادگرای اسلامی بهبود بخشید. رهبران بازمانده از دوران کمونیسم که در پرتو تحولات جدید کوشیدند قدرت خود را به نام رهبران حکومت‌های ملی حفظ کنند، اسلام سیاسی را مهم‌ترین رقیب خود یافتند. در پی تلاش‌های طولانی ولی ناکام رهبران شوروی برای جداکردن مردم آسیای مرکزی از هویت اسلامی خود، به زودی مشخص شد که اسلام، همچنان بخشی از هویت منطقه را تشکیل می‌دهد (اولکات، ۱۳۷۱: ۴۰-۴۷). پس از فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱، مجلس ازبکستان در ۳۱ اوت به طور رسمی استقلال این کشور از اتحاد شوروی را اعلام کرد و اسلام کریم‌اف، به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. کریم‌اف از عامل مذهب در فرایند دولت-ملت‌سازی بهره‌برداری کرد و دوران ریاست جمهوری خویش را با سوگند به قرآن و قانون اساسی ازبکستان آغاز کرد (Steinberger, 2003: p. 236).

در سال‌های اولیه استقلال، بحث‌های فراوانی پیرامون اهمیت و نقش اسلام در فرایند شکل‌گیری نظام سیاسی و اجتماعی جدید شکل گرفت. در ابتدا، اشتیاق زیادی در میان گروه‌های اسلام‌گرا به منظور حمایت از احیای اسلام شکل گرفت، زیرا به واسطه این اقدام، هم حمایت توده‌های مردم را در فرایند کسب قدرت به دست می‌آوردند و هم خلاء ایدئولوژیکی ناشی از زوال مارکسیسم-لنینیسم را با آموزه‌های اسلامی جایگزین می‌کردند (Akiner, 2003: 101). برای نمونه در سال ۱۹۹۲ صدها مسجد احیا و بازسازی شد و در حدود ۹ مدرسه علوم دینی تأسیس شد. قرآن برای نخستین بار به زبان ازبکی ترجمه شد و همه مناسبت‌های دینی در شمار تعطیلات رسمی کشور قرار گرفت. دولت به طور رسمی مسئولیت برگزاری مراسم حج را عهده‌دار شد و اسلام کریم‌اف نیز خود در مناسک حج سال ۱۹۹۲ شرکت جست. در اقدامی دیگر، تصوف به عنوان یکی از «مظاهر سنتی-فرهنگی» ازبکستان به رسمیت شناخته شد. اما مانند دوران شوروی، پس از استقلال نیز اسلام به تدریج تحت کنترل دولت درآمد. به عنوان نمونه برای کنترل بیشتر دولت بر حرکت‌های اسلامی، مجمع رهبران روحانیون مسلمان آسیای مرکزی (SADUM) که در جریان جنگ جهانی دوم تأسیس شده بود،

جایگزین مجمع مسلمانان ازبکستان شد (Khalid, 2003: 587).

ث- عوامل مؤثر در پیدایی اسلام‌گرایی در ازبکستان

عوامل مؤثر در پیدایی اسلام‌گرایی در ازبکستان که بنیادگراست به دو دسته عوامل بیرونی و عوامل درونی تقسیم می‌شود.

۱- عوامل بیرونی

با بررسی عوامل بیرونی به‌نظر می‌رسد که این دسته از عوامل هم در پیدایی و بروز پدیده بنیادگرایی در ازبکستان نقش و اهمیت دارند. روابط ازبکستان با جامعه بین‌المللی بیانگر گرایش این کشور در برقراری رابطه با سایر کشورها پیرامون همکاری‌های اقتصادی و تجاری است. استقلال کشورهای آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی و پیوستن آنها به عرصه بین‌الملل توجه کشورهای خاورمیانه را به این منطقه جلب کرد، که تأثیر قابل توجهی در فرایند احیای دوباره اسلام در آسیای مرکزی و ایجاد حرکت‌های بنیادگرایانه داشته‌است. در ادامه، سیاست خارجی ایران، ترکیه، افغانستان و عربستان سعودی به‌عنوان عوامل بیرونی مؤثر درباره نقش اسلام در آسیای مرکزی و ازبکستان بررسی می‌شود.

۱-۱- ایران

با فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و تولد دولت‌های مستقل در آسیای مرکزی چهار فرضیه درباره آینده نقش اسلام در منطقه مطرح شد: (۱) اسلام به‌عنوان عامل مؤثر در سازوکارهای اجتماعی و شکل‌دهنده به هویت سیاسی - اجتماعی کشورهای منطقه؛ (۲) اسلام به‌عنوان عاملی برای استقرار دولت‌های اسلامی در جمهوری‌های تازه به استقلال رسیده؛ (۳) تبدیل شدن اسلام به یک ایدئولوژی تندرو و رقیب نوگرایی؛ (۴) رویکرد غیردینی کشورهای منطقه و بدون استفاده‌ماندن توانایی اسلام در تشکیل حکومت دینی (یزدانی، ۱۳۸۳: ۱۹۵). دو فرضیه اول بر اساس نوشته‌ها و برداشت‌های نویسندگان و تحلیلگران غربی بر احتمال دخالت ایران در آسیای مرکزی و سوق دادن کشورهای این منطقه به سوی حکومتی شبیه جمهوری اسلامی بود. احتمال این روند با توجه به پیوندهای تاریخی - فرهنگی و همسایگی جغرافیایی ایران با کشورهای منطقه بیشتر می‌شود. برای نمونه، در سال ۱۹۹۳

تحلیلگران امنیت ملی آمریکا دورنمایی از آسیای مرکزی در سال ۲۰۰۰ ترسیم کردند که نشان‌دهنده مناطقی پهناور به رنگ سبز در برابر یک نقطه قرمز رنگ، یعنی ایران به‌عنوان خاستگاه تهدید برای منطقه بود (Ehteshami, 1994: 115). با وجود نقش برجسته غرب در برداشت نادرست کشورهای آسیای مرکزی از اهداف و برنامه‌های ج.ا. ایران، به زودی شرایط ویژه کشورهای منطقه، نبود مسلمانان شیعه و نیز سیاست خارجی عمل‌گرایانه ج.ا. ایران در آسیای مرکزی سبب شد نفوذ ایدئولوژیک ایران در سطح منطقه در حد یک الگو و ایده حکومتی باقی‌بماند.

نگاهی دقیق‌تر به فرایند شکل‌گیری روابط میان ایران و کشورهای آسیای مرکزی نشان‌دهنده این واقعیت است که محور اصلی این روابط، مسائل اقتصادی بوده‌است. از سوی دیگر، با وجود جنبه ایدئولوژیک انقلاب اسلامی، دستگاه دیپلماسی ایران از دخالت در مسایل ایدئولوژیک و جنبش‌های اسلام‌گرایانه آسیای مرکزی خودداری ورزیده و از خلاء ناشی از فروپاشی شوروی در منطقه در راستای صدور انقلاب خویش استفاده نکرده‌است. در برابر، بر گسترش مبادلات اقتصادی و روابط فرهنگی با کشورهای آسیای مرکزی تأکید کرده‌است (Jonson, 1998: 38). هراس ناشی از سرایت انقلاب اسلامی ایران به آسیای مرکزی، بیش از آنکه ریشه در واقعیت‌های جاری آسیای مرکزی داشته‌باشد، نتیجه اغراق و ترس ناشی از «غرب‌ستیزی حرکت‌های بنیادگرایانه» است. در واقع، دیدگاه ایران در رابطه با جایگاه خویش در آسیای مرکزی، در جست‌وجوی منافع اقتصادی به جای پیگیری مسائل ایدئولوژیک بوده‌است. با این حال، نگاهی به سیر روابط ایران و آسیای مرکزی و تحلیل سیاست خارجی آن در طول سه دهه گذشته بیانگر این حقیقت است که گاه اولویت اقتصادی نوسان‌هایی داشته‌است.

۱-۲- ترکیه

با سقوط اتحاد شوروی در پایان سال ۱۹۹۱، برای کشور ترکیه در گسترش نفوذ در آسیای مرکزی، که بیشتر مردم آن ریشه مشترک ترکی دارند و زبان ترکی در آن رایج (به استثنا تاجیک‌ها) است بستر مناسبی به‌وجود آمد. از نگاه رهبران ترکیه پیوند زبانی مشترک با آسیای مرکزی از اجزای مهم تأثیرگذاری بر این منطقه محسوب می‌شد (Winrow, 1997: 109). در وضعیتی که رهبران مسکو در پی جداسازی مفهوم امنیت در آسیای مرکزی از ملاحظات امنیت داخلی خود بودند؛ آمریکا نیز به شدت برای توسعه نفوذ خود در منطقه تلاش خود را آغاز کرد. در این زمینه، ترکیه ابزار مناسبی برای

پیگیری هدف مقابله با ایران و گسترش اسلام سیاسی و نیز ترویج الگوی توسعه غیردینی برآورد شده بود. این ارزیابی به‌طور کامل با اهداف و برنامه‌های ترکیه برای توسعه نفوذ خود در آسیای مرکزی سازگار بود (کولایی، ۱۳۹۱: ۶۴-۱۶۲).

اگرچه درخصوص الهام‌بخشی ایران به حرکت‌های بنیادگرایانه بزرگ‌نمایی شده است، با این حال برای اکثریت رهبران آسیای مرکزی، برقراری روابط با ترکیه به‌عنوان الگوی یک دولت اسلامی غیردینی اهمیت زیادی داشته است. از این رو، حضور ترکیه در منطقه با استقبال مواجه شد. ترکیه نیز به سهم خویش با حمایت از برقراری یک اتحادیه ترک و اعلام اینکه آسیای مرکزی سرزمین مادری آنهاست و تاریخ و فرهنگ ترکیه با این منطقه گره خورده، روابط خود را با این منطقه تحکیم کرد (Smolansky, 1994: 293).

با نگاه به روابط ترکیه با آسیای مرکزی، به‌نظرمی‌رسد برعکس ایران، ترکیه با راحتی بیشتری روابط خویش را با آسیای مرکزی گسترش بخشیده است. ترکیه علاوه بر برقراری روابط سیاسی و اقتصادی عمیق با این منطقه، در بخش فرهنگی و همچنین مسائل ایدئولوژیک نیز فعال بوده است. این زمینه، گسترش «جنبش فتح‌الله گولن»^۱ در آسیای مرکزی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فتح‌الله گولن رهبر «فرقه نیمه‌رسمی نورکو»^۲ در ترکیه است. با این حال این جنبش در دهه ۱۹۹۰ در آسیای مرکزی بسیار فعال بود. نورکو یک گروه مذهبی است که در زمینه پیوند میان اسلام و تجدد فعالیت می‌کند. مأموریت این گروه در آسیای مرکزی کمک به مردم برای بازیابی مجدد هویت اسلامی فراموش شده خویش به دلیل چند دهه تسلط کمونسیم بر منطقه است (Balci, 2003: 160). به‌نظرمی‌رسد، این جنبش به‌واسطه نفوذ گسترده خویش در آسیای مرکزی، یکی از عناصر اصلی پیگیری سیاست‌های آنکارا در منطقه به‌حساب می‌آید.

۱-۳- افغانستان

میان مردم افغانستان و آسیای مرکزی، شباهت‌های قومی، فرهنگی و مذهبی وجود داشته است. بعد از پشتون‌ها، تاجیک‌ها، دومین جمعیت بزرگ افغانستان را تشکیل می‌دهند. در حدود چهار میلیون نفر تاجیک در افغانستان زندگی می‌کنند. اقلیت‌های ازبک و ترکمن نیز رتبه سوم و چهارم جمعیت

1 . Fethullah Gülen's Movement

2 . semi-legal Nurcu sect

افغانستان را تشکیل می‌دهند. از اوایل دهه ۱۹۸۰ میان گروه‌های مذهبی افغانستان و آسیای مرکزی ارتباط برقرار شد. باید یادآور شد که این ارتباط هم‌زمان با جنگ افغانستان برای بیرون‌راندن شوروی (جهاد) که به تندرودن اسلام در این منطقه منجر شد و همچنین شروع حرکت‌های بنیادگرایانه در آسیای مرکزی و به‌ویژه تاجیکستان همراه شد.

از آنجاکه اقلیت تاجیک افغانستان، نسبت به ازبک‌ها بیشتر درگیر فعالیت‌های دینی بودند و به نسبت ظرفیت و توانایی زیادی برای تأثیر بر تاجیک‌های آسیای مرکزی داشتند، گروه‌های تندروی افغان فعالیت و حضور سنگین در طول مرزهای تاجیکستان را آغاز کردند. مجاهدان افغان با برقراری تماس با گروه‌های تاجیک، به تدریج با عبور از مرزها وارد تاجیکستان شده و به ترویج افکار و اندیشه‌های افراطی در این کشور پرداختند. با شروع جنگ داخلی تاجیکستان، گروه‌های مخالف حکومت که بیشتر از ناحیه گورنو بدخشان بودند به‌تأویب وارد افغانستان شده و با کمک مجاهدان به تجهیز و آموزش نیرو پرداختند (Hetmanky, 1993: 134).

پیروزی بنیادگرایان طالبانی در افغانستان، بر امنیت و تحولات سیاسی آسیای مرکزی تأثیر مستقیم داشت. بنیادگرایان آسیای مرکزی با پیروزی هم‌تایان خود در افغانستان انرژی بیشتری پیدا کردند. دشواری‌های اقتصادی، ناهنجاری‌های اجتماعی و فساد سیاسی حاکم بر این جمهوری‌ها، زمینه را برای فعالیت این گروه‌ها به‌عنوان رقبای سیاسی نخبگان منطقه ایجاد کرد (کولائی، ۱۳۸۱: ۱۰۱). تثبیت حاکمیت طالبان در افغانستان شرایط مناسبی را برای ایجاد واحدهای آموزشی برای نیروهای شبه‌نظامی اسلامی در آسیای مرکزی، به‌ویژه جنبش اسلامی ازبکستان فراهم آورد.

ازبکستان، بالقوه دارای ظرفیت قابل توجهی برای گسترش بنیادگرایی اسلامی بوده که در منطقه فرغانه در شهرهای اندیجان و نمگان شواهد گوناگونی از آن آشکار شده‌بود. گزارش‌های متعددی از همکاری بنیادگرایان مستقر در افغانستان که از ازبکستان گریخته‌بودند؛ با طالبان در فعالیت‌های تروریستی در آسیای مرکزی ارائه شده‌است (Cornell and Spector 2002: 198). از سوی دیگر کشت مواد مخدر با مرکزیت افغانستان و تجارت آن از منطقه آسیای مرکزی، زمینه‌های ناامنی و بی‌ثباتی را در این منطقه فراهم کرده‌است. بیشتر گروه‌های بنیادگرا و افراطی منطقه در تجارت مواد مخدر نقش فعالی دارند. این گروه‌ها با شرکت در انتقال پرسود مواد مخدر، به دنبال فراهم کردن منابع مالی مطمئن برای اقدام‌های تروریستی خویش هستند. با بررسی روابط افغانستان با آسیای مرکزی و همچنین اوضاع داخلی این کشور به‌نظر می‌رسد در شرایط فعلی، افغانستان از عوامل بیرونی مؤثر در گسترش

نامنی و بی‌ثباتی در آسیای مرکزی به‌شمار می‌رود. هرچند که پس از سقوط رژیم طالبان تا اندازه‌ای از این تهدید کاسته‌شد.

۱-۴- عربستان سعودی

عربستان سعودی از نظر جغرافیایی با آسیای مرکزی هیچ ارتباط سرزمینی ندارد؛ اما گسترش نفوذ ایران در این منطقه سبب تحریک این کشور به حضور در آسیای مرکزی شد. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره‌شد؛ ایران تمایل چندانی به حضور فعال در عرصه‌های ایدئولوژیک آسیای مرکزی نداشته‌است. در واقع در نخستین سال‌های استقلال این کشورها، گسترش نفوذ در منطقه خلیج فارس از اولویت‌های سیاست خارجی عربستان به‌شمار می‌رفت. عربستان سعودی با حضور پررنگ ایدئولوژیک در این کشورها، در پی مهار نفوذ ایران بوده‌است. دولت عربستان سعودی از سال‌های آغازین استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی، به هزینه‌کردن مبالغ هنگفتی در ترویج سنت‌های موردنظر خود پرداخت. توزیع قرآن، احیای مساجد و نهادهای رسمی روحانیون و مفتی‌ها مورد توجه جدی قرار گرفت. با توجه به دشواری‌های اقتصادی، کمک‌های مالی عربستان برای کشورهای منطقه می‌توانست جاذبه بسیار داشته‌باشد. به هر ترتیب برخلاف ترکیه که کوشید از اهرم‌های قومی و زبانی در منطقه استفاده‌کند، عربستان سعودی از دلارهای نفتی برای تقویت اندیشه وهابیت در منطقه بهره‌گرفت (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۱۶).

۱-۵- پس از رخداد‌های ۱۱ سپتامبر

حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که به حمله نظامی آمریکا و متحدانش به افغانستان منجر شد، چالش بزرگی برای حرکت‌های اسلام‌گرایانه آسیای مرکزی به‌وجود آورد. این حمله‌ها زمینه را برای فعالیت رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی علیه بنیادگرایان مسلمان مهیا تر ساخت. آنها که در سال‌های پس از فروپاشی شوروی برای تقویت اقتدار متمرکز خود بسیار کوشیده‌بودند؛ با بهره‌گیری از هراس ناشی از سرایت اقدام‌های تروریستی مشابه در منطقه، نابودی کامل نیروهای اسلام‌گرا را هدف قرار دادند. به‌عنوان نمونه، اسلام کریم‌اف حتی در دوران پیش از سلطه طالبان بر افغانستان، از راه تقویت ژنرال عبدالرشید دوستم محدود کردن فعالیت اسلام‌گرایان را شدت بخشیده‌بود (Peimani, 2002: p. 9). ژنرال دوستم در جریان جنگ داخلی تاجیکستان، از ایجاد اردوگاه‌های آموزشی برای

مخالفان دولت دوشنبه، با قدرت جلوگیری کرده بود. پس از آن نخبگان بنیادگرای ازبک کوشیده بودند؛ در برابر نفوذ دوستم به سازماندهی مخالفان تاجیک و ازبک در افغانستان پردازند و با بهره‌گیری از نیروهای آنان به مقابله با دولت ازبکستان اقدام کنند.

پس از رخداد یازده سپتامبر و اعلام جنگ علیه تروریسم به وسیله جورج بوش، رهبران آسیای مرکزی شرایط را برای اعمال فشار و تشدید سرکوب گروه‌های اسلام‌گرا مناسب دیدند. مشارکت کشورهای منطقه در مقام مهم‌ترین متحد منطقه‌ای آمریکا در جنگ علیه تروریسم، به شکل‌گیری مباحثی پیرامون اهداف پشت‌پرده این مشارکت در میان مردم آسیای مرکزی منجر شد. دولت ازبکستان از نخستین کشورهای علاقمند به حضور نظامی آمریکا در منطقه بود.

اسلام کریم‌اف از فرصت حضور آمریکا برای کم کردن از فشارها علیه نقض حقوق بشر، دشواری‌های اقتصادی و همچنین اعمال فشار بر گروه‌های اسلام‌گرا از جمله تلاش برای حذف جنبش اسلامی ازبکستان، نهایت استفاده را کرد (ICG Asia Report , 2001: 4). با آشکار شدن پیامدهای حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی، بسیاری از مردم منطقه به این نتیجه رسیدند که کشورهای غربی و سازمان‌های بین‌المللی، حامی فساد سیاسی و رژیم‌های سرکوبگر منطقه بوده و برخوردی ریاکارانه در برابر ارزش‌های مردم سالار نشان داده‌اند. به تدریج، سیاستمداران آمریکایی نیز دریافتند که حضور نظامی آنان در آسیای مرکزی نتوانسته مانع بی‌ثباتی و ناامنی شود و با ایجاد مشکلات بسیار در روندهای داخلی و خارجی این منطقه، به جای برطرف کردن مشکلات، چالش‌های جدیدی هم به وجود آورده است. بر این اساس گروه بین‌المللی بحران هم توصیه کرد: جامعه جهانی اشتباه استراتژیک بزرگی مرتکب خواهد شد چنانچه، به رهبران آسیای مرکزی در ادامه روش سرکوبگرایانه‌شان به بهای مشارکت در مبارزه علیه تروریسم بین‌الملل اجازه بدهد. از دید این گروه، اگر دولت ازبکستان دیدگاه ملایم‌تری نسبت به حرکت‌های اسلامی میانه‌رو نشان می‌داد؛ شاید جنبش اسلامی ازبکستان هیچ‌گاه شکل نمی‌گرفت و یا به این اندازه نیرومند نبود (ICG Central Asia, 2001: 14).

۲- عوامل درونی

عوامل درونی مؤثر در شکل‌گیری و گسترش بنیادگرایی اسلامی در ازبکستان در سه گروه سیاسی، اقتصادی و دینی - مذهبی قابل بررسی است. به نظرمی رسد این عوامل هر یک به تنهایی و یا

در ترکیب با عوامل دیگر در پیدایی و گسترش بنیادگرایی اسلامی در ازبکستان تأثیر به‌سزایی داشته‌اند.

۲-۱- شرایط سیاسی

ازبکستان بیشترین جمعیت (حدود ۲۷ میلیون نفر) و بیشترین شمار مسلمانان را نسبت به دیگر کشورهای آسیای مرکزی دارد. از میان جمعیت این کشور، حدود ۷۱ درصد را ازبک‌ها تشکیل می‌دهند و حدود ۶ میلیون نفر ازبک نیز در کشورهای همسایه زندگی می‌کنند؛ که از اقلیت‌های مهم محسوب می‌شوند. برای نمونه ۱۳ درصد جمعیت قرقیزستان از ازبک‌ها هستند. ازبکستان در میان کشورهای آسیای مرکزی، یکنواخت‌ترین جمعیت مسلمان را دارد. مذهب بیشتر مردم، تسنن و شاخه حنفی است. اسلام در میان مردم ازبکستان عاملی مهم در زندگی روزمره آنها به حساب می‌آید و سیاست، اجتماع، فرهنگ و تاریخ این کشور متأثر از آن است. در دوران گورباچف و با اجرای سیاست گلاسنوست^۱، مناسبت‌های مذهبی و سنتی از جمله رمضان، عید قربان و نوروز به‌عنوان اعیاد بزرگ احیاء شدند. پس از استقلال، جنبش‌های سیاسی تأثیرگذاری در ازبکستان شکل گرفت که بیشتر آنها در آخرین سال‌های حکومت گورباچف و گسترش آزادی‌های مذهبی و سیاسی ایجاد شده بودند. در سال‌های اولیه استقلال، اسلام به‌عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف حیاتی و مؤثر در مرحله نخستین دولت-ملت‌سازی به‌واسطه حکومت استفاده شد. از سوی دیگر با توجه به تجانس نسبی جمعیت و پایبندی بیشتر آنان به اصول مذهبی، اسلام در مقام جایگزین خلاء ناشی از نابودی مارکسیسم-لنینیسم مطرح شد. نقش مؤثر اسلام به‌عنوان منشاء ثروت معنوی ملت ازبک یا همان مفهوم «میراث ملی» که به فراموشی سپرده شده بود، بار دیگر مطرح شد. به‌علاوه، گرایش به اسلام توانست در برقراری روابط با دولت‌های نفت‌خیز خلیج فارس به‌منظور جذب سرمایه و حمایت آنها نقش مؤثری ایفا کند. در این شرایط پیدایی و گسترش گروه‌های دارای گرایش اسلامی، امری طبیعی به‌نظر می‌رسید. در نتیجه اجرای سیاست آزادی فعالیت‌های اسلام‌گرایان، شماری حزب سیاسی فعال برای اصلاح اوضاع اجتماعی-سیاسی شکل گرفت. برای نمونه حزب تجدید حیات اسلامی^۲ که در دوران شوروی تأسیس شده بود، در میان مردم از مقبولیت برخوردار بود و حزب عدالت^۳ با هدف

1 . Glasnost

2 . Islamic Renaissance Party

3 . Justice

زودن فساد و مشکلات اقتصادی در نمندگان تأسیس شد. اندیشه وهابیت هم در میان برخی از مردم فرغانه دارای محبوبیت بود.

اگرچه در ابتدا اسلام مورد توجه حکومت ازبکستان واقع شد؛ به تدریج و پس از گذشت دوره‌ای کوتاه، سیاست سرکوب در برابر گروه‌های مخالف و به‌ویژه اسلام‌گرایان به‌اجرا درآمد. درحقیقت، دولت با بهره‌برداری از فرصت ایجادشده به سبب حیات دوباره گروه‌های اسلام‌گرا با بزرگ‌نمایی تهدیدهای امنیتی و نظامی آنها، زمینه سرکوب و حذف جنبش‌های اسلامی را مهیا کرد (Fierman, 1997: 382). در این شرایط، محرومیت مردم از شرکت در روند توسعه سیاسی، شکست دربرآوردن خواسته‌های آنان و بستن همه کانال‌های ارتباطی برای ابراز مخالفت، زمینه شکل‌گیری دیدگاه‌های تند برای جست‌وجوی آمل و آرزوهای برادرفته را فراهم کرد. با ادامه سرکوب‌ها، به تدریج زمینه شکل‌گیری گروه‌های افراطی و بنیادگرایانه اسلامی با هدف سرنگونی حکومت و اصلاح امور آماده‌تر شد (Peimani, 2002: 91). سیاست سرکوب گروه‌های اسلام‌گرا به همان نتیجه‌ای منجر شد که اسلام کریم‌اف از آن وحشت داشت «افراط‌گرایی اسلامی مسلحانه». برای نمونه، جنبش اسلامی ازبکستان، که از حزب ممنوع‌شده عدالت در ۱۹۹۲ منشعب‌شده بود، یکی از قدرتمندترین احزاب مسلح اسلام‌گرا در آسیای مرکزی به‌شمار آمد و به‌طور متناوب در ازبکستان و قرقیزستان حملات تروریستی انجام داد. به باور بیشتر پژوهشگران، این جنبش نتیجه مستقیم به‌رسمیت‌نشناختن آزادی‌های مذهبی، برخورد خشن با مخالفان و ایجاد وقفه در روند دولت-ملت‌سازی به‌واسطه سیاست‌های اسلام کریم‌اف است (Rashid, 2002: 85).

۲-۲- وضعیت اقتصادی

میراث اقتصادی شوروی برای ازبکستان زیرساخت‌های ضعیف و فرسوده، وابستگی بیش از اندازه به کشت پنبه به‌عنوان تنها محصول صادراتی و منابع روبه زوال بود. این شرایط در نتیجه اقتصاد دستوری حکومت شوروی و نظام کنترل یکپارچه جمهوری‌های تحت سلطه به‌وجودآمده بود. دولت ازبکستان پس از استقلال، به دنبال اجرای اقتصاد دستوری با دادن سوبسید، کنترل شدید بر تولید و قیمت کالاها با افزایش بیش از حد نرخ تورم روبه‌رو شد.

این وضعیت دولت را به اجرای اصلاحات اقتصادی و سیاسی در سال ۱۹۹۴ مجبور کرد. این اصلاحات شامل گسترش فرایند خصوصی‌سازی، تحکیم سیاست‌های پولی و مالی، کاهش نقش

دولت در اقتصاد، رفع محدودیت در قیمت‌گذاری‌ها و فراهم کردن فرصت سرمایه‌گذاری خارجی بود. با این حال، دولت همچنان نقش مهمی در اقتصاد ایفای کرد و اصلاحات پیشنهادی هم نتوانست تغییرهای بنیادی در روند گذار به اقتصاد بازار آزاد ایجاد کند (Akiner, 1993: 34). از سوی دیگر، با ادامه اتکای دولت به صادرات پنبه و گسترش زمین‌های زیر کشت این محصول و به سبب نبود زیرساخت‌های تولید مواد غذایی، افزایش جمعیت بیش از پیش، اقتصاد ازبکستان را آسیب‌پذیر ساخت (Everett-Heath, 2003: 198).

بیکاری، در شرایطی که میزان رشد جمعیت بالاست، یکی دیگر از تهدیدهای جدی برای اقتصاد ناکارآمد ازبکستان به‌شمار می‌آید. بر اساس آمار دفتر برنامه‌ریزی دولت، ۶۰ درصد جمعیت ازبکستان زیر ۲۵ سال هستند که بیشتر آنان شغلی ندارند. نرخ تورم گاهی تا ۶۰ درصد می‌رسد و در مناطق روستایی، کشاورزان همچنان به کشت پنبه مجبور هستند؛ با این حال درآمد ناچیزی نصیب آنها می‌شود. بیکاری، به‌ویژه در میان جوانان ناگزیر به افزایش میزان جرایم و خشونت‌ها می‌انجامد (Rashid, 2002: 179-180). پس از استقلال، با بدتر شدن اوضاع اقتصادی و کاهش سطح استانداردهای زندگی و افزایش فقر، موجی از خشم و نارضایتی در میان توده‌های مردم شکل گرفت. برای نمونه، حزب عدالت که پیشتر به آن اشاره شد، بر پایه مفاهیم اسلامی و با هدف اصلاح اوضاع اقتصادی و مبارزه با فساد در دره فرغانه شکل گرفته بود. محرومیت مردم از حضور فعال در فرایند سیاسی و اقتصادی، افزایش موانع برای مردم محلی در تأمین معاش، همراه با افزایش سریع جمعیت در ازبکستان، زمینه مساعدی برای فعالیت گروه‌های تندرو و بنیادگرا در میان توده مردم ناامید و فقیر فراهم کرده است. بر پایه گزارش گروه بین‌المللی بحران، تازمانی که امکان حضور مردم برای تأثیر در تحولات سیاسی کشور به صورت قانونی، میسر نشود؛ گروه‌های اسلام‌گرا با ادعای به‌کارگیری توان خود در تحقق این خواسته‌ها، از اعتبار ویژه‌ای در میان مردم برخوردار می‌شوند (ICG Asia Report, 2001: 17).

۲-۳- وضعیت مذهبی

برای درک بهتر وضعیت مذهبی ازبکستان، بررسی مهم‌ترین گروه‌ها و اندیشه‌های مؤثر اسلامی، اهداف و موانع موجود بر سر راه آنها ضروری است:

وهابیت نخستین بار در سال ۱۹۱۲ به آسیای مرکزی معرفی شد. سپس سید شریف محمد از سوی

عربستان، نخستین مدرسه علوم وهابی را در دره فرغانه پایه‌گذاری کرد. اندیشه وهابیت، ابتدا به واسطه مخالفت با تصوف و صوفیان با بی‌رغبتی مردم منطقه مواجه شد؛ اما به تدریج و به‌ویژه در زمان ضعف مجاهدان، مورد استقبال مردم قرار گرفت. در اواخر دهه ۱۹۸۰، در بحبوحه فروپاشی اتحاد شوروی، پی ۷۰ سال محرومیت مذهبی ناشی از سلطه کمونیسم، وهابیت به‌عنوان یک جنبش که هدف اصلی آن آموزش سنت‌های اسلامی به اهالی بومی بود به سرعت گسترش یافت. نه تنها شواهد بسیار حاکی از دریافت کمک‌های نقدی و حمایت از گروه‌های تندرو آسیای مرکزی به‌وسیله مؤسسه‌های بازرگانی و رهبران عالی‌رتبه عربستان است؛ بلکه بسیاری از رهبران گروه‌های تندرو از جمله جنبش اسلامی ازبکستان برای جذب کمک‌های بیشتر به عربستان سفر کرده‌اند (Rashid, 2002: p.34). با این حال، سیاست گرایش به سوی عربستان در درازمدت نتیجه معکوس داشته‌است به گونه‌ای که اینک بیشتر رهبران آسیای مرکزی اقدام‌ها و تلاش‌های عربستان برای گسترش وهابیت را تهدیدی علیه این منطقه برآورد می‌کنند.

جنبش اسلامی ازبکستان، ائتلافی متشکل از مبارزان مسلمان ازبکستان و کشورهای دیگر آسیای مرکزی، مخالف رژیم ازبکستان است. این جنبش در سال ۱۹۹۸ به‌وسیله طاهر یولداشف و جمعه نمنگانی پس از پایان جنگ داخلی ازبکستان بنیان‌گذارده شد (Rashid, 2002: 148). ریشه‌های تشکیل این جنبش به اوایل دهه ۱۹۹۰، اندکی پس از اعلام استقلال ازبکستان و برقراری آزادی مذهبی نسبی به‌واسطه حکومت بازمی‌گردد. با بازشدن فضای سیاسی، احزاب و گروه‌های اسلامی بسیار شکل گرفتند. طاهر یولداشف با تأسیس حزب عدالت به دنبال برقراری نظم و قانون از راه شریعت بود. خواسته‌های این حزب از دولت عبارت بود از: به رسمیت شناختن اسلام به‌عنوان دین رسمی کشور، واگذاری بخشی از ساختمان‌های دولتی در نمنگان به حزب عدالت برای تأسیس دفتر و به رسمیت شناختن همه گروه‌های مخالف (Abduvakhidov, 1995: 297). این خواسته‌ها و خواسته‌های مشابه دیگر، به‌منزله اعلام تهدید جدی برای حکومت ازبکستان محسوب می‌شد. از این‌رو، حکومت گزینه سرکوب و اعمال فشار را برای پاسخ به خواسته‌های قانونی گروه‌های مخالف برگزید. به زودی فعالیت حزب عدالت ممنوع شد. بسیاری از رهبران و اعضای آن دستگیر شدند، اما رهبران اصلی آن طاهر یولداشف و جمعه نمنگانی به تاجیکستان گریختند و در آنجا به گروه‌های اسلامی درگیر در جنگ داخلی پیوستند.

با اوج گرفتن اقدام‌های جنبش اسلامی ازبکستان، از جمله چندین مورد بمب‌گذاری و آدم‌ربایی از

اوایل سال ۱۹۹۹، دولت ازبکستان فعالیت این جنبش را به‌عنوان جنبشی بنیادگرایانه و افراطی، به‌طور رسمی ممنوع کرد. از آن پس، جنبش اسلامی ازبکستان فعالیت‌های خود را مخفیانه و خارج از ازبکستان (بیشتر در نواحی مرزی شمال افغانستان) ادامه داد. پس از رخداد ۱۱ سپتامبر، جنبش اسلامی ازبکستان به‌وسیله رئیس جمهور آمریکا، در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار گرفت. این اقدام برای جلب توجه دولت ازبکستان و تسهیل همکاری نظامی با این کشور در جریان جنگ افغانستان انجام شد. پس از این اقدام‌ها، جنبش اسلامی ازبکستان با کمک‌های مالی و نظامی القاعده و با استفاده از خاک افغانستان به فعالیت‌های خویش ادامه داد.

حزب تحریر در اوایل دهه ۱۹۹۰ وارد آسیای مرکزی شد و به تدریج در اواخر این دهه بر شمار اعضای آن افزوده شد. این حزب با شعار حذف مسالمت‌آمیز دولت‌های آسیای مرکزی و تأسیس خلافت اسلامی در جهان اسلام، از درون جنبش‌های رادیکال اسلامی خاورمیانه در اواخر دهه ۱۹۵۰ رشد کرد. برخلاف جنبش اسلامی ازبکستان، حزب تحریر هرگونه کاربرد خشونت و برخورد مسلحانه را منع کرده است. رویکرد نظریه‌پردازان حزب، دستیابی به اهداف خود به شیوه گفتگو با فعالیت و تبلیغ علیه حکومت‌های سکولار و بیان منافع استقرار اسلام در جامعه است (Eshanova, 2002). حزب تحریر جنبشی فراملی و برخوردار از حمایت مسلمانان جوان کشورهای اروپای غربی و دارای سازمانی گسترده در لندن است. اگرچه آمار دقیقی از منابع و اعضای حزب تحریر در دست نیست، با این حال گفته می‌شود هزاران نفر در آسیای مرکزی عضو این حزب هستند (ICG Asia Briefing Paper, 2002: 6).

این حزب دارای رویکرد سیاسی به اسلام و معتقد است در صورت استقرار اسلام و اجرای درست احکام شریعت، مشکلات اجتماعی مانند فساد و فقر از میان خواهد رفت. با این وجود، رهبران حزب برنامه و راهکار مشخصی را مبنی بر چگونگی استقرار جامعه آرمانی مورد نظر خود ارائه نکرده‌اند. شعارهای مطرح شده نیز بیشتر ضد غربی، ضد نژادپرستانه و ضد شیعی بوده است. با این حال، به علت تداوم مشکلات اقتصادی و نارضایتی‌های اجتماعی، رویکرد آرمانشهری حزب تحریر از اهمیت ویژه‌ای در آسیای مرکزی برخوردار شده است (ICG Asia Briefing Paper, 2002: 6). فعالیت حزب تحریر در تاجیکستان و ازبکستان متمرکز بوده است و با اینکه خود را یک حزب سیاسی می‌نامد بیشتر یک جریان ایدئولوژیک است که اولویت آن تبیین احکام اسلام و تقویت اعتقادات مردم می‌باشد. بیشتر اعضای حزب از قومیت ازبک هستند، با این حال گروه‌هایی از قرقیزها و

تاجیک‌ها نیز عضو آن هستند. اگرچه حزب تحریر در ازبکستان و قرقیزستان غیرقانونی شناخته می‌شود؛ با این حال، این حزب بر خلاف جنبش اسلامی ازبکستان از جانب دولت آمریکا در فهرست گروه‌های تروریستی قرارنگرفته است (سلیمی و هفت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۸۹). به‌نظر می‌رسد مقبولیت نسبی حزب تحریر در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰، می‌تواند از یک سو به دلیل نبود تکررگرایی مذهبی متأثر از سرکوب گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه و به‌ویژه ازبکستان و از سوی دیگر، به واسطه نابودی جنبش اسلامی ازبکستان به دنبال جنگ آمریکا علیه تروریسم و اشغال افغانستان توجیه شود (Khansari, 2011: 109).

نتیجه‌گیری

در این مقاله فرایند احیای اسلام در ازبکستان از زمان استقلال در ۱۹۹۱ تاکنون بررسی شد. به همین منظور، با تمرکز بر اسلام‌گرایی بنیادگرا و نقش آن در فرایند احیای دوباره اسلام، به مهم‌ترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری این پدیده اشاره شد. سپس عوامل مؤثر در پیدایی بنیادگرایی به دو گروه عوامل بیرونی و درونی تقسیم شد؛ کشورهای ایران، ترکیه، افغانستان و عربستان سعودی به‌عنوان عوامل بیرونی بررسی شدند. با بررسی و تحلیل عوامل بیرونی مؤثر در گسترش بنیادگرایی در ازبکستان به‌نظر می‌رسد، این عوامل نقش مؤثری در فرایند شکل‌گیری بنیادگرایی در ازبکستان نیز داشته‌اند. واقعیت این است که هرچند همه این کشورها مسلمان هستند؛ با حضور در آسیای مرکزی، هریک به دنبال اهداف سیاست خارجی خود می‌باشند که به معنی یکسانی با برداشت آنها از اسلام در کشور خود نیست. به‌عنوان نمونه، ایران اگرچه یک کشور مسلمان است؛ به سبب گرایش واقع‌گرایی، از دخالت در مسائل ایدئولوژیکی آسیای مرکزی و تلاش برای صدور انقلاب اسلامی خودداری ورزیده و در برابر آن تمایل خود را به گسترش روابط اقتصادی و تعمیق ارتباطات فرهنگی با تکیه بر پیشینه تاریخی مشترک نشان داده است. حضور قدرتمند ترکیه در آسیای مرکزی، هرچند که جنبه‌های مذهبی را نیز دنبال می‌کند؛ اما بیشتر به دنبال گسترش اسلام نوگرا و حمایت از دولت‌های غیردینی منطقه است. حضور عربستان سعودی در آسیای مرکزی، همان‌گونه که پیشتر نشان داده شد؛ با توجه به اهداف سیاست خارجی ایران در منطقه خلیج فارس قابل بررسی است. عربستان در تلاش برای حضور بیشتر در منطقه، به دنبال مهار نفوذ ایران در خلیج فارس و محدود کردن حضور این کشور است. به‌نظر می‌رسد افغانستان، عامل خارجی مهمی است که برای امنیت آسیای مرکزی یک

تهدید جدی به‌شمار می‌آید. این تهدید با اشغال افغانستان و سقوط طالبان هم از میان نرفته‌است. در این مقاله بر عوامل درونی مؤثر بر شکل‌گیری و گسترش پدیده بنیادگرایی در ازبکستان تمرکز شده‌است که عبارت‌اند از: شرایط سیاسی، اقتصادی و مذهبی مؤثر در گسترش بنیادگرایی. مطالعه عوامل درونی نشان می‌دهد، این عوامل هر یک به تنهایی و یا در ترکیب با سایر عوامل در رشد و گسترش پدیده بنیادگرایی اسلامی نقش مؤثری داشته‌اند. در ازبکستان اصلاحات سیاسی و اقتصادی اسلام کریم‌اف با ناکامی روبه‌رو شده‌است. هر چند در ابتدا کریم‌اف از اسلام به‌عنوان ابزاری برای کسب محبوبیت و مشروعیت استفاده کرد، اما با گسترش گروه‌های اسلام‌گرا، در گام نخست به دنبال کنترل این گروه‌ها برآمد و سپس سیاست سرکوب و اعمال فشار را به‌اجرا گذاشت. با گسترش تهدید گروه‌های بنیادگرا و تندرو، دولت ازبکستان با همه گروه‌های مذهبی و از جمله احزاب میانه‌رو و معتدل به شدت برخورد کرد. در نتیجه این سرکوب گسترده، تنش‌های اجتماعی افزایش یافت و گروهی هم به تدریج جذب جنبش‌های مسلحانه شدند. در چنین شرایطی، گروه‌های اسلامی بنیادگرا و تندرو چالش جدی برای دولت ازبکستان محسوب شدند.

از سوی دیگر با وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی، افزایش تورم، بیکاری و کاهش سطح زندگی مردم هم‌زمان با شدت گرفتن سرکوب‌ها، این نگرانی که گروه‌های مخالف میانه‌رو به صف مبارزان مسلح مخالف رژیم بپیوندند؛ به کابوسی برای رژیم ازبکستان تبدیل شده‌است. به‌نظر می‌رسد که بزرگ‌نمایی تهدید بنیادگرایی اسلامی و استفاده ابزاری از آن به‌واسطه دولت، نتیجه‌ای جز تضعیف نظام سیاسی و اقتصادی ازبکستان نداشته‌است. البته این واقعیت که حمایت مردمی از تشکیل یک حکومت اسلامی در ازبکستان ضعیف است؛ توجیه سرکوب گروه‌های اسلام‌گرا نخواهد بود. باید توجه کرد، اگرچه بخشی از مردم ازبکستان از اسلام‌گرایان مسلح حمایت می‌کنند، به‌نظر می‌رسد این حمایت از باورهای اسلامی مردم بر نمی‌خیزد؛ بلکه نتیجه محرومیت از مشارکت در روند سیاسی، نارضایتی از گسترش فساد و شکست اصلاحات اقتصادی-اجتماعی است.

منابع

۱- منابع فارسی

- احتشامی، انوشیروان (۱۳۸۱)، «بنیادگرایی اسلامی و اسلام سیاسی»، ترجمه محسن اسلامی، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۸.

- اسلامی، محمداسماعیل، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: مرکز اسناد و مدارک علمی ایران، ج ۲، بی تا.
- اولکات، مارتا بریل (۱۳۷۱)، «سیاست در آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۲.
- بنیگسن، الکساندر و براکس آپ، مری. *مسلمانان شوروی، گذشته، حال، آینده*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
- خسروی، غلامرضا (۱۳۸۵)، «درآمدی بر بنیادگرایی اسلامی»، *مطالعات راهبردی*، ش اول، بهار.
- سلیمی، حسین و هفت آبادی، مریم (۱۳۸۷)، «ملاحظات امنیتی - سیاسی چین در آسیای مرکزی»، *فصلنامه مطالعات اورسیای مرکزی*، ش ۲.
- فرجی راد، عبدالرضا و خوانساری، جواد (تابستان ۱۳۹۰)، «از ظهور اسلام در خراسان بزرگ تا بنیادگرایی در آسیای مرکزی» *پژوهشنامه خراسان بزرگ*، ش ۳.
- کولایی، الهه (۱۳۷۶)، *سیاست و حکومت در آسیای مرکزی*، تهران: سمت.
- کولایی، الهه (۱۳۸۱)، «پیوندهای امنیتی افغانستان و تاجیکستان»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۳۸.
- کولایی، الهه (بهار ۱۳۸۴)، «زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، ش ۶۷.
- یزدانی، عنایت‌الله (زمستان ۱۳۸۳)، «نقش اسلام در آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۸.

۲- منابع انگلیسی

- Akiner, Shirin (2003), "The Politicization of Islam in Post-Soviet Central Asia", *Religion, State and Society*, Vol. 31, No. 2.
- Akiner, Shirin (1993), Central Asia: New Arc of Crisis?, *Royal Institute for Defense Studies*.
- Balci, Bayram (2003), "Fethullah Gülen's Missionary Schools in Central Asia and their Role in the Spread of Turkism and Islam", *Religion, State and Society*, Vol. 31, No. 2.

- Bennigsen, Alexandre, Broxup, Marie (1983), *The Islamic Threat to the Soviet State*, Croom Helm, London & Canberra.
- Bourdeaux, Michael, *The Politics of Religion in Russia and the New States of Eurasia*, ed, Armonk, New York, M. E. Sharpe.
- “Central Asia (1 March 2001): Islamist Mobilization and Regional Security”, *ICG Asia Report*, No. 14, Osh/Brussels.
- “Central Asian (28 September, 2001). Perspectives on 11 September and the Afghan Crisis”, *ICG Central Asia Briefing Paper*.
- Ehteshami, Anoushirvan (1994), *From to Central Asia*, Exeter: Short Run Press.
- Everett-Heath, Tom (2003), “Instability and Identity in a Post-Soviet World”, in Central Asia: *Aspects of Transition*, Tom Everett-Heath, ed., Routledge Curzon, London & New York.
- Ehteshami Anoushiravan ed (1994), “Iran and Central Asia”, in *From the Gulf to Central Asia: Players in the New Great Game*, Exeter, University of Exeter Press.
- Fierman, William (1991), “The Soviet ‘Transformation’ of Central Asia” in *Soviet Central Asia: the Failed Transformation*, Westview Press, Boulder - San Francisco – Oxford.
- Haghayeghi, Mehrdad (1995), *Islam and politics in Central Asia*. New York: St. Martin's Press.
- Jonson, Lena (1998), *The Tajik War: A Challenge to Russian Policy*, The Royal Institute of International Affairs, Chatham House, London.
- Khalid, Adeeb (2003), “A secular Islam: nation, state and religion in Uzbekistan.” *International Journal of Middle Eastern Studies* 35.
- Khansari, Javad (September 2011), "Islamic Fundamentalism in Uzbekistan: Possibility or Paranoia", M. A Thesis of Central Asia and Caucasus Studies, Allameh Tabatabaie University, Tehran.
- Kort, Michael (2004), *Central Asian Republics*. New York, N.Y.: Facts on File.
- Lawton, John (1991), *Samarkand and Bukhara*, photographs by Francesco Venturi, London: Tauris Parke Books.
- MacLeod, Calum (1997), *Uzbekistan: the golden road to Samarkand*. Lincolnwood, Illinois: Odyssey/Passport.

- Melvin, Neil J (2000), *Uzbekistan: transition to authoritarianism on the Silk Road*. Amsterdam: Harwood Academic.
- Murtazin, Marat (2000), "Muslims and Russia: War or Peace? Central Asia and the Caucasus", *Journal of Social and Political Studies*, Sweden, No. 1.
- Smolansky, Oleg M. (1994), "Turkish and Iranian Policies in Central Asia" in *Central Asia: Its Strategic Importance and Future Prospects*, Hafeez Malik, ed., New York, St. Martin's Press.
- Steinberger, Petra (2003), "Fundamentalism' in Central Asia: Reasons, Reality and Prospects" in *Central Asia: Aspects of Transition*, Tom Everett-Heath, ed., Routledge Curzon, London & New York.
- Peimani, Hooman (2002), Failed Transition, *Bleak Future? War and Instability in Central Asia and the Caucasus*, Praeger, Westport, Connecticut, London
- Rashid, Ahmed (2002), *Jihad: the Rise of Militant Islam in Central Asia*, Yale University Press, New Haven and London.
- Roy, Olivier (2000), *The New Central Asia: The Creation of Nations*, New York University Press.
- Yalcin, Resul (2002), *The Rebirth of Uzbekistan: Politics, Economy and Society in the Post-Soviet Era*. Reading, UK: Ithaca Press.
- Winrow, Gareth M. (1997), "Turkish Policy in Central Asia" in *Security Politics in the Commonwealth of Independent States: the Southern Belt*, Mehdi Mozaffari, ed., Department of Political Science, University of Aarhus, Denmark.
- "The IMU and the Hizb-ut-Tahrir (January 2002): Implications of the Afghan Campaign", *ICG Asia Briefing Paper*.
- "The IMU and the Hizb-ut-Tahrir (January 2002): Implications of the Afghan Campaign", *ICG Asia Briefing Paper*.

۳- منابع الکترونیکی

- Eshanova, Zamira, "Central Asia: Uzbekistan, Kyrgyzstan Differ in Approach to Hizb-ut-Tahrir", RFE/RL Prague, 12 July, 2002, from: <http://www.rferl.org/features/2002/07/12072002171856.asp>

Roots of Islamism in Uzbekistan

Elaheh Kolaee^{1*}
Javad Khansari²

Received on: 8/18/2013
Accepted on: 11/18/2013

Abstract

After the disintegration of Soviet Union, Islamism gained a considerable weight in Central Asia, particularly in Uzbekistan. Islamism in Uzbekistan is of a fundamentalist nature. Through a historical, comparative method, the present paper will study the roots of emergence and spread of Islamism in Uzbekistan. Also the contexts of the emergence and spread of this phenomenon will be studied from the viewpoint of external factors and role of other countries including Iran, Turkey, Saudi Arabia and Afghanistan as well as some events such as September 11 attacks and their aftermath. Also internal factors such as the continuation of authoritarian system, violation of human rights, civil-political freedoms, suppression of Islamist groups, and social and economic problems will be studied. The hypothesis of the present paper is as follows: although external factors have been effective in the emergence and promotion of fundamentalism in Uzbekistan, internal factors have played a stronger role in this trend.

Keywords: Islamism, Central Asia, Uzbekistan.

1* . Professor of Regional Studies, University of Tehran, (Corresponding Author: ekolaee@ut.ac.ir)
2 . Ph.D Student of Political Science.